

درس چهارصد و پنجم

بحث خیر و شر (۱)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
فصل (۳).

فِي أَنَّ الْوُجُودَ خَيْرٌ مَحْضٌ.
هَذِهِ الْمَسْأَلَةُ إِنَّمَا تَنْضِجُ حَقَّ اتِّضَاعِهَا بَعْدَ مَا ثَبَتَ أَنَّ لِمَفْهُومِ الْوُجُودِ الْمَعْقُولِ الَّذِي مِنْ أَجْلِ الْبَدِيهِيَّاتِ
الْأَوَّلِيَّةِ مُصَدَقاً فِي الْخَارِجِ وَ حَقِيقَةً وَ ذَاتاً فِي الْأَعْيَانِ وَ أَنَّ حَقِيقَتَهَا نَفْسُ الْفِعْلِيَّةِ وَ الْحُصُولِ وَ
الْوُقُوعِ لَا بِالْمَعْنَى الْمَصْدَرِي كَمَا ظَنُّهُ الْمُتَأَخَّرُونَ كُلُّهُمْ.^۱

تقریباً می شود گفت که این بحث یک بحث کلامی است که فلاسفه در مباحث فلسفی خودشان ذکر کرده اند و به طور کلی بحث خیر و شر یک بحث دامنه داری است و از زمان های گذشته مطرح بوده است و آنچه در عالم اتفاق می افتد یا داخل در دسته خیرات است و یا داخل در دسته شرور است.

تقسیم بندی مبدأ عالم در کلام قدمای اصحاب ادیان

قدمای از اصحاب ادیان به طور کلی مبدأ عالم را تقسیم به دو منشأ و مبدأ کرده اند؛ یکی مبدأ خیرات به نام یزدان و یکی هم مبدأ شرور به نام اهرمن. و از آنجایی که ماهیت خیر را به طور کلی مغایر با ماهیت شر می دانند و از امر واحد غیر از واحد سر نمی زند، بنابراین ملزم شده اند به اینکه مبدأ برای حقایق را دو چیز بدانند و دو چیز و دو مبدأ و دو عنصر موجب برای اشیاء خیر و اشیاء شر هستند.

تعریف خیر و شر در کلام قدمای اصحاب ادیان

بعد در تعریف خیر و شر مطرح کرده اند که خیر آن چیزی است که ملائم با طبع انسان باشد و یا به تعبیر اوسع آن چیزی است که مرتبه غایت کمالی وجود هر شیئی را او معین می کند، او خیر می شود. هر چیزی که موجب بشود یک شیء به آن مرتبه کمالی خود برسد خیر است و هر چیزی که مانع بشود که شیئی به مرتبه کمالی خود برسد شر است. بعد دیگر مثال ها و اینها که خب خیلی هست و إلى ماشاء الله وجود دارد، **كُلُّ مَا فِي عَالَمِ الْوُجُودِ هُوَ مِثَالٌ وَ مُصَدَّقٌ لِهَٰذَيْنِ الْمَبْدَئَيْنِ وَ لِهَٰذَيْنِ اتِّصَافَيْنِ!**

^۱ . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۳۴۰.

نظر اشاعره و معتزله در خصوص خیر و شر

اما در این مسئله که حقیقت خود اصل خیر و شر چیست، مخصوصاً بین معتزله و اشاعره اختلافات زیادی شده است. در بحث خیر و شر اشاعره قائل به عدم تحقق خیر و شر بلکه امر واحد از مبدأ اعلی هستند و در مقابل آنها معتزله قائل به دو امر خیر و شر و طبیعتاً دو اراده و دو مشیت مختلف از ناحیه باری تعالی نسبت به مسئله خیر و شر نسبت به وقایع و حوادث هستند. این بحث کلامی و دامنه دار همین طور بوده است و بالتبع فلاسفه را هم از این نقطه نظر وارد در این بحث ها کرده است. چون فلاسفه در بحث توحید ذاتی، توحید اسمائی، صفاتی و فعلی ناچار هستند که به این مسئله بپردازند.

اگر ما قائل به توحید هستیم، آن توحید در همه وقایع یکسان خواهد بود. توحید کثرت بر نمی دارد و مغایرت به خود نمی گیرد بنابراین نمی توان در مقابل بعضی از افعال، او را منتسب به خدا دانست و در مقابل بعضی از افعال دیگر، او را [منتسب به] غیر از خدا دانست. اگر به توحید قائل هستید، در توحید افعالی همه افعال به فاعل واحد بر می گردد و اگر قائل به توحید صفاتی هستید، همه صفات در عالم به صفت واحد و به صفات او بر می گردد و اگر قائل به توحید ذاتی هستید، همه تعینات مبدأ واحدی دارند! بنابراین بالتبع در مسائل فلسفی نیز بحث از خیر و شر مطرح است. البته متکلمین در اینجا خیلی این بحث را ادامه دادند و شاید مهم ترین بحث کلامی بعد از بحث در صانع، همین مسئله خیر و شر است. هیچ مسئله ای در کلام به اندازه مسئله خیر و شر مورد بحث قرار نگرفته است و از نقطه نظر دیدگاه عامیانه بسیار بحث جالبی است به جهت اینکه ما به هر تعریفی که بخواهیم خیر و شر را تعریف کنیم، اگر بخواهیم این طور تعریف کنیم که **كُلُّ شَيْءٍ يُلَانِمُ النَّفْسَ وَ هُوَ خَيْرٌ وَ كُلُّ شَيْءٍ لَا يُلَانِمُ النَّفْسَ وَ هُوَ شَرٌّ**، حوادث و پدیده های در عالم نسبت به انسان دو گونه هستند؛ بعضی ها ملائم با طبع هستند مانند خوشی ها، راحتی ها، تفریح ها، تفرج ها، غذاها و لذت ها که همه اینها اموری هستند که ملائم با طبع هستند و در مقابل اینها ناراحتی ها، ضیق ها، مرض ها، مرگ و میرها، زلزله ها، و آفات سمائی و ارضی که اینها قطعاً غیر ملائم با طبع هستند و شکی در این مسئله نیست که اینها جزو شرور هستند. بنابراین آنجا بحث و اشکال تعدد مبدأ [مطرح می شود] یا اگر ما قائل به تعدد مبدأ نشویم، مبدأ واحد خالق خیر و شر در اینجا مطرح می شود که خدای متعال هم خالق خیر است و هم خالق شر است در حالی که استناد شر به خدای متعال قطعاً باطل است و باید برای این جوابی پیدا کرد.

اگر [قائل به] این مسئله توسعه در تعریف [باشیم] که خیر را به معنای مسیری که موجب رشد و کمال هر وجودی می شود [می داند] و شر را آن مانعی [می داند] که شیء اعم از انسان، حیوان، جماد، نبات و هر چیزی را از رسیدن به آن کمال مانع می شود، اگر به این کیفیت بدانید دوباره اشکال متکلمین در اینجا مطرح است. روی این حساب که بسیاری از پدیده ها را در عالم می بینیم که در مرتبه تکاملی خودشان متوقف می شوند

و صوارف و موانعی می آید و آنها را از رسیدن به آن نقطه کمالی مانع می شود. اگر کمال برای یک گیاه را بیرون آمدن از زمین و رشد و نمو و رسیدن به یک درخت و ثمر دادن بدانیم و آن نقطه ثمر خودش که می خواهد به آن برسد را نقطه کمالیه برای این گیاه بدانیم آن وقت باید صوارف و موانعی که ممکن است در این وسط پیدا بشود مثلاً شخصی می آید و این گیاه را می کند یا حیوانی می آید و این گیاه را می خورد یا اینکه برفی می آید و این گیاه را خشک می کند، باید اینها را شرور بدانیم. بنابراین اگر بگوییم که آمدن برف در جای دیگری خیر است، نسبت به این گیاه شر می شود! اگر بگوییم که علف خوردن برای حیوان حکم یک غذا است و خیر است، خوردن این علف به این خصوص که می توانست تبدیل به درخت بسیار بالابند و پرثمری گردد برای او شر است! به طور کلی این انسان هایی که در راه کمالی خودشان به آفتی برمی خورند، مرگ و میری پیدا می کنند، مرضی پیدا می کنند و چه بسا مسائلی پیدا می کنند، [این مسائل برای اینها شر است!] افرادی هستند که اینها بسیار انسان های مستعد و ظروف مستعدی هستند و یک مرتبه یک مرض پیدا می کنند و دیگر به طور کل تا آخر عمر زمین گیر می شوند و آنها را از رسیدن به تمام مقاصدی که منوی آنهاست باز می دارد! و یا اینکه آفتی برای او پیدا می شود و عقل و هوش و استعداد آن همه از بین می رود و مبتلا به جنون می شود و **هَلُمَّ جَرَأً!** شکی نیست در اینکه آنچه در این عالم اتفاق می افتد از نقطه نظر ظاهر قبل از رسیدن به آن تحقیق باطنی خودش، این شیء قطعاً از آن مرتبه کمالی و رشد خودش محروم می شود. پس باید همه اینها را شرور بدانیم.

اشکالات وارده بنا بر قبول قول برگشت شرور به خدا

بعد دوباره بحث به اینجا برمی گردد که آیا این شرور مبدأ دیگری غیر از خدای متعال دارد؟! خب مسئله ثنویت و قائل به تعدد مبدأ شدن پیش می آید که خود او هم قطعاً باطل بالضروره است و بنابراین چاره و علاجی نیست از اینکه بگوییم: مبدأ این شرور خدای متعال است و همه اینها به او برمی گردد! دوباره محذور این مسئله مطرح می شود که چطور ممکن است عمل عبث و لغوی از یک فاعل حکیم که در افعال خودش رعایت حکمت را می کند سر بزند که عدم آن عمل و فعل، بر وجود او رجحان دارد؟! این اشکال در آن مرتبه فاعلیت و حکمت پروردگار لازم می آید و بالتبع در خود عالمیت و قادر بودن و مرید بودن او هم ایراد وارد می شود؛ یعنی در قدرت او که این قدرت باید براساس حکمت اِعمال بشود، این قدرت براساس غیر حکمت و امور عبث و لغو و اموری که مرجوح از نفس الامر و واقع هستند اِعمال می شود! این از یک طرف.

جواب فلاسفه به اشکال مذکور

از طرف دیگر فلاسفه در اینجا در مقام جواب برآمدند و به طور کلی مطرح کرده اند که اصل در عالم،

وجود است حالا چه وجود وجودی باشد که وجود غنی بالذات باشد و آن وجود بر همه تعینات اشراف داشته باشد یا اینکه وجود وجود ناقص باشد، بالأخره او هم حصه‌ای از وجود دارد. چون وجود خیر محض است و غیر از خیریت از او نشأت نمی‌گیرد بنابراین در هر جا که وجود است، او مساوی با خیر است و در هر جا که وجود نیست، مساوی شر است. بنابراین هر چیزی که در خارج وجود پیدا می‌کند عبارت از خیر است. الآن این گیاهی که در اینجا [از زمین بیرون] آمده است، به همین مقدار که این گیاه بیرون آمده است خیر است! اگر این مقدار از گیاه بیرون نمی‌آمد، آنجا شر بود پس این مقدار از خیر در عالم وجود تحقق پیدا کرده است و بقیه‌اش که نیست، نیست و شر هم که امر عدمی است. وقتی که حیوانی آمد این گیاه را خورد دیگر این گیاه وجود ندارد، حالا عدم آن شر است و شر هم که یک امر عدمی است و عدم هم که وزانی ندارد که انسان بخواهد روی آن حساب باز کند.

این کتابی که الآن وجود خارجی پیدا کرده است خیر است و عدم او شر است و [با] همین وجود الآن در اینجا خیریت هست. وقتی که این کتاب به صورت دیگری دربیاید دوباره آن وجود خیر است و **هَلُمَّ جِراً!** انسان تا وقتی سالم است خیر است و مریض که می‌شود باز این وجود مرض خیر است! تبدل به حالی پیدا می‌کند خیر است و از این حال به حال دیگر می‌شود و مرگ برای او پیدا می‌شود [خیر است]. خود مرگ عبارت از یک عبور است و آن هم خیر است! به‌طور کلی آنچه در عالم اتفاق می‌افتد چون منشأ وجودی دارد و خود وجود خیر است، پس آنچه در عالم اتفاق می‌افتد هم خیر است. پس خیر یک مبدأ دارد و همه این مبادی به مبدأ واحد برمی‌گردد و «هرچه آن خسرو کند شیرین بود»^۱ در واقع ما چیزی جز خیر نداریم! این مطلبی بود که فلاسفه در اینجا مطرح کرده‌اند و مرحوم آخوند هم در اینجا متعرض این مسئله می‌شود. ما بیان این مطلب در این جلسه را به همین مقدار اکتفا می‌کنیم تا اینکه رفقا روی این تفسیر فکر و مطالعه کنند و اگر مطلبی به نظرشان می‌رسد، بتوانیم در بحث و مباحثات بعدی نسبت به کیفیت ایراداتی که وارد شده است و متکلمین وارد می‌کنند صحبت کنیم.

اشکالات وارده بر طریقه فلاسفه در مسئله خیر و شر

اشکال اولی که بر این مطلب و طریقه فلاسفه وارد می‌شود این است که پس چرا از اول خیر و شر می‌گویید؟! اصلاً این دو صفت را بردارید. وقتی قرار باشد که صحت خیر باشد و مرض هم خیر باشد خوب

۱. دیوان شمس، غزل ۸۲۰:

هر چه آن خسرو کند شیرین کند *** چون درخت تین که جمله تین کند

اصلاً هیچ، از اول نه خیری داریم و نه شری! شما اصلاً دیگر چرا خیر را مطرح می‌کنید؟! یعنی اصلاً دیگر مطرح کردن خیر در اینجا چه فایده‌ای دارد؟! چون خیر را در مقابل چیز دیگری مطرح می‌کنند حالا آن چیز متناقض با او باشد یا متضاد با او باشد؛ یعنی وقتی که ما می‌گوییم: این امر خیر است یعنی وجود او **خَيْرٌ مِنْ عَدَمِهِ**! وجود او مختار است. یا فرض کنید که وقتی می‌گوییم: نبود یک شیء خیر است یعنی عدم او مختار است.

نظر مرحوم علامه طهرانی رضوان الله تعالی علیه راجع به معنای خیر

خیر یعنی چه؟ **ما يُخْتَارُ بِهِ**. البته می‌دانید در مسئله خیر یک بحثی هست که بعضی‌ها مثل مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - قائل هستند به اینکه خیر أفعال تفضیل نیست و به عکس آنچه که گفته می‌شود که خیر به معنای بهتر است، می‌گویند: أفعال تفضیل نیست بلکه خیر در اینجا **ما يُخْتَارُ** است؛ آنچه که اختیار می‌شود. البته هر شخصی اختیار بهتر را می‌کند و این بهتر در ذهن او خوابیده است. ولی در اینجا آنچه که به نظر می‌آید این است که ما در عبارت‌ها می‌بینیم که می‌گویند: **فَهَذَا الشَّيْءُ خَيْرٌ مِنْ هَذَا** و **مِنْ** برای أفعال تفضیل می‌آید و خیلی مشکل است که بگوییم: **هَذَا يُخْتَارُ مِنْ هَذَا**؛ این اختیار شده از این است! این خیلی مشکل است یعنی بر نفس، سلاست ندارد که بگوییم: این مختار از این است بلکه می‌گویند: این بهتر از این است. **تلمیذ: اگر بهتر در ذهن ما «يُخْتَارُ» باشد معنایش این است که آن چیزی که اختیار شده بهتر است.**

استاد: شما به همین، بهتر می‌گفتید.

تلمیذ: خیر در ذهن او هست، در ذهن ما «يُخْتَارُ» هست.

استاد: می‌دانم، آن وقت از نقطه نظر معنای عبارتی گیر می‌کنیم یعنی بهتر هست. این مختار است، مختار یعنی اختیار شده و بهتر. ولی از نقطه نظر ترجمه‌ای که می‌خواهیم بکنیم نمی‌گوییم: این بهتر است، اگر بگوییم: این بهتر است باز أفعال تفضیل می‌شود یعنی خیر أفعال تفضیل شد. مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - می‌خواستند «تر» این بهتر بودن را بردارند یعنی همین مختار ...

تلمیذ: این نتیجه‌ای که می‌گویند: ... هَذَا خَيْرٌ، در صفت تفضیل هم داریم که همیشه متعلق آن مِنْ با محذوفش حذف می‌شود و می‌گوییم: اللهُ اكْبَرُ یعنی در واقع محذوف می‌گیریم؛ اللهُ اكْبَرُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ. استاد: بله.

تلمیذ: آنجا هم که می‌گوییم: هَذَا خَيْرٌ منافاتی با ... ندارد که به شما بگوییم: صفت مشبیه باشد و هَذَا خَيْرٌ

استاد: نه، مثلاً می‌توانیم بگوییم: **هَذَا خَيْرٌ** و نظری به غیر از او نداشته باشیم. ممکن است که غیر از آن هم خیر باشد اما حالا این را خیر می‌گوییم. مثلاً فرض کنید می‌خواهید قلمی را برای نوشتن انتخاب کنید،

چندتا قلم در اینجا هست؛ مداد و خودکار و خودنویس هست و شما فقط می‌خواهید یک عدد را بردارید و بنویسید و اصلاً کاری به خودنویس ندارید، منظور نوشتن است چه با خودکار باشد، چه با مداد باشد، چه با خودنویس باشد و چه با جوهر مرکب باشد. یکی می‌گوید: این خوب است؟ دیگر نمی‌خواهید دنبال آن بروید و این نیست که از بقیه بهتر است بلکه منظور مرا حاصل می‌کند.

اما مطلب دیگر این است که ما «أَخِيرَ» هم دیدیم یعنی در عبارات عربی «أَخِيرَ» آمده است،^۱ این را می‌شود چه کار کرد؟! خب این را که دیگر نمی‌توانیم ... مثلاً آمده است: **سَلَمَانُ أَخِيرٌ**^۲ متنها از باب تلخیص، همزه را حذف می‌کنند و خیلی اتفاق می‌افتد. در مورد شر هم هست که **أَشْر** داریم ولی از باب تلخیص در عبارت، همزه را حذف می‌کنند و می‌گویند: **شَرٌّ مِنْ هَذَا**. البته در شر که اصلاً بحثی نیست متنها بحث در خیر است که آن هم [این‌طور است]. بنابراین به نظر می‌رسد که خیر باید اُفعل تفضیل باشد که همزه آن حذف شده است!

علی‌کلّ حال در این بحث صحبت در این است و اشکالی که متکلمین بر فلاسفه می‌کنند این است که اصلاً دیگر چرا بحث خیر و شر را مطرح می‌کنید؟! وقتی قرار باشد که کتک خوردن خیر باشد و کتک نخوردن هم خیر باشد پس شر کدام است؟! این دفعه که به منزل می‌روید بگویید که امشب بحث فلسفه این بود که هم ناز کردن خیر است و هم کتک زدن خیر است، یک چک به صورتش بزنید! می‌گوید: بایست بیا یک فلسفه‌ای یادت بدهم، دستش را بلند می‌کند و می‌رود ملاقه می‌آورد و می‌گوید که این دیگر خیلی خیر است، طرف را [حسابی] می‌زند! اگر قرار باشد طرفین قضیه خیر باشد پس دیگر شر کدام است که دیگر بخواهیم بحث بکنیم؟! یعنی در هردو تعریف این اشکال وارد است و این اشکالی که فخر رازی کرده است اشکال مهمی است! بوعلی در مباحث مشرقیه که بحث کرده است بحث خیر و شر دارد.

اشکالی که متکلمین می‌کنند این است: در اینکه امور دنیا، امور گوارا و ناگوارایی است شک نداریم و همه همین حرف را می‌زنند، این یک. در اینکه این امور به خدا انتساب پیدا می‌کنند، شک نداریم، این دو. ثالثاً

^۱. تفسیر فرات، ج ۱، ص ۴۴۹:

«عن عائشة قالت: بَيَّنَّا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جَالِسٌ إِذْ قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: مَنْ أَخِيرُ النَّاسِ بَعْدَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَأَشَارَ إِلَى نَجْمٍ فِي السَّمَاءِ فَقَالَ: **مَنْ سَقَطَ هَذَا النَّجْمُ فِي دَارِهِ؟** فقال القومُ: فما بَرَحْنَا حَتَّى سَقَطَ النَّجْمُ فِي دَارِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ...»

^۲. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۷:

«عن الفضل بن عيسى الهاشمي قال: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا وَابْنُ عِيسَى فَقَالَ لَهُ: أَمِنْ قَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سَلَمَانُ رَجُلٌ مِمَّنْ أَهْلُ الْبَيْتِ؟ فَقَالَ: **نَعَمْ**. فقال: أَيُّ مِنْ وَلَدِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؟ فقال: **مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ**، فقال لَهُ: أَيُّ مِنْ وَلَدِ أَبِي طَالِبٍ؟ فقال: **مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ**. فقال لَهُ: إِنِّي لَا أَعْرِفُهُ. فقال: **فَاعْرِفْهُ يَا عِيسَى فَإِنَّهُ مِمَّنْ أَهْلُ الْبَيْتِ**، ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى صَدْرِهِ ثُمَّ قَالَ: **لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ طَيِّبَتَنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَخَلَقَ طَيِّبَةَ شِيعَتِنَا مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَهُمْ مِمَّنْ وَخَلَقَ طَيِّبَةَ عَدُوِّنَا مِنْ سَجِينٍ وَخَلَقَ طَيِّبَةَ شِيعَتِهِمْ مِنْ دُونِ ذَلِكَ وَهُمْ مِنْهُمْ وَسَلَمَانٌ خَيْرٌ مِنْ لُقْمَانَ**».

ما در ادله نقلیه داریم؛ فرض کنید در آیات قرآن داریم: ﴿وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ﴾^۱ خدا ظلمت را هم خلق می‌کند، خلق به دست اوست. شما که ظلمت را شر می‌دانید، در اینجا دیگر خدا خالق شر است، چطور [انکار] می‌کنید؟! ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَمَاتَ وَأَحْيَا﴾^۲، ﴿وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى﴾^۳، ﴿وَأَنَّهُ خَلَقَ الزَّوْجَ ۚ نِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى﴾^۴؛ اماته شر است، حالا شما شر نمی‌گویید پس بالأخره اسم اماته را چه می‌گذارید؟! هر شخصی می‌خواهد در این دنیا بماند! شخص پیر شده است و صد سال دارد ولی باز هم می‌خواهد بماند! وقتی می‌شنود یک مرضی گرفته است حاضر است تمام پول و سرمایه خود را خرج کند به خاطر اینکه مرض او خوب بشود، حالا صد سال هم از سنش گذشته است! بنابراین از اماته و موت فرار می‌کند یعنی حیات و بقاء را می‌خواهد. این مطلب هست.

ممکن است که یک چیز را مطرح کنیم و او این است که تمام اشیاء در عالم به سمت غایات خودشان در حرکت هستند گرچه این شخصی که الآن صد سال دارد می‌خواهد دنبال حیات برود ولی شاید حیات برای او مضر باشد! الآن بودن او در این دنیا برای او مضر است و خدای متعال بنا بر حکمت بالغه‌ای که دارد، آن اشراف بر مصالح کلی - اگر نگوییم که فعل او عین مصلحت است که آن بحث دیگری است - و مصالح فردیه این شخص اقتضاء می‌کند که دیگر بیش از این در این دنیا نباشد! مثل وقتی که یک مرضی برای شخصی پیدا می‌شود، چطور دکتر حکم به تزریق إبره^۵ می‌کند درحالی که إبره درد دارد ولی این تزریق إبره برای او موجب احیاء است و اگر این إبره را تزریق نکند برای او موت عارض می‌شود گرچه [درد] ظاهری دارد. این اشکالی است که متکلمین نسبت به فلاسفه کرده‌اند و فلاسفه نسبت به این قضیه جواب دادند. البته در جواب، مسائل مختلفی مطرح کرده‌اند.

نظر حکیم سبزواری در خصوص غایت اشیاء

بعضی از فلاسفه مانند حکیم سبزواری برای همه اشیاء قائل به غایت هستند و این غایت را غایت اغلی

^۱ . سوره انعام (۶) آیه ۱.

^۲ . سوره نجم (۵۳) آیه ۴۴. افق وحی، ص ۶۹:

«به‌درستی که خداست که می‌میراند و زنده می‌گرداند.»

^۳ . سوره نجم (۵۳) آیه ۴۳. افق وحی، ص ۶۹:

«به‌درستی که خداست که می‌خنداند و می‌گریاند.»

^۴ . سوره نجم (۵۳) آیه ۴۵. افق وحی، ص ۶۹:

«به‌درستی که خداست که دو موجود مذکر و مؤنث را خلق می‌نماید.»

^۵ . إبره: سوزن. (محقق)

می‌داند. غایت اغلبی با غایت کلی منافات دارد یعنی ممکن است ما برای کل موجودات در عالم من حیث المجموع قائل به غایت بشویم اما ممکن است در این بین بعضی از اشیاء و خورده‌ریزها چیزهایی را پیدا کنیم که اینها در نظام احسن فدای آن غایت کلی بشوند و اشکالی بر حکمت بالغه حکیم وارد نمی‌شود. گرچه در اینجا خسارت به یک فرد خورده است ولی از آنجایی که در راستای منفعت و مصلحت کلی انجام گرفته است، این خسارت فرد جبران خواهد شد. این جوابی است که بعضی از فلاسفه مانند مرحوم سبزواری داده‌اند لذا فعلاً این بحث را به همین مقدار مطرح کردیم تا اینکه إن شاء الله راجع به خصوصیت آن اگر رفقا مجال مطالعه دارند، راجع به این قضیه مطالعه کنند که در بحث بعدی یک مقداری توضیح داده بشود، إن شاء الله بعد [بحث می‌کنیم].

تلمیذ: این بحث خارج را که قبل از جواب فلاسفه مطرح کردید در واقع یک؟؟؟ از فلاسفه است؟ استاد: بله، آنها می‌گویند.

تلمیذ: پس برای خیر و شر دو قضیه هست یعنی بعضی‌ها قائل هستند که خیر از امور مطلقه است و بعضی‌ها قائل هستند که خیر از امور نسبی است.

خیر محض بودن وجود در کلام فلاسفه

استاد: بله. مسئله خیر به این برمی‌گردد. در بحث فلسفی صحبت از این است که وجود خیر محض است و از وجود، شر به وجود نمی‌آید چون شر عبارت از یک امر عدمی است و وجود، مضاد و متناقض با شر است بنابراین وجود مساوق با خیر است؛ چه وجود، وجود بسیط باشد و چه وجود، وجود مقید باشد. اختلاف اشکال وجود خدشه‌ای در خیریت در وجود وارد نمی‌کند. این یک جوابی است که فلاسفه از این نقطه نظر داده‌اند.

نظر متکلمین در مورد خیر و شر بودن اصل وجود

مسئله و اشکالی که متکلمین در قبال این قضیه مطرح می‌کنند این است که می‌گویند: اگر قرار بر این باشد که اصل وجود خیر محض باشد بنابراین چرا این اطلاق خیریت را به کار ببرید؟! اصلاً هیچ چیزی نگویید و بحث خیر و شر را از دائرة اتصاف وجود به اینها بیرون کنید. چطور اینکه در بسیاری از چیزها داریم که اصلاً معنا ندارد یک شیء متصف [به خیر و شر] بشود. فرض کنید که می‌گوییم: روز یکشنبه، آیا روز یکشنبه خیر است یا شر است؟! اصلاً معنا ندارد، روز یکشنبه روز یکشنبه است و یک برهه زمانی است که در اینجا قرار گرفته است. یا فرض کنید مانند اتصافات دیگر و این مسائل منطق جدیدهایی که [مطرح شده] است و چرت و پرت‌هایی که گفته‌اند که جمع بین متناقضین را جایز می‌شمارند. روز یکشنبه آبی است یا قرمز است؟

روز یکشنبه آبی نیست و قرمز هم نیست بنابراین رفع مقابل آبی که متناقض آن باشد هم در اینجا ثابت می شود
بنابراین رفع بین متناقضین در اینجا حاصل شد!

یکشنبه آبی است یا آبی نیست؟! بر فرض اتصاف به تلون، متناقضین به این کیفیت نیستند. روز یکشنبه آبی است؟ نه، غیر آبی است و غیر آبی به رنگ بر نمی گردد که تا شما بگویید که غیر آبی است بنابراین باید بگوییم که این غیر آبی، زرد است یا این است و یا آن است و وقتی که همه رنگ ها را شمردیم و نفی کردیم پس معلوم می شود که نه آبی است و نه غیر آبی است بنابراین رفع بین متناقضین شد و رفع بین متناقضین هم جایز است! غیر آبی بودن را به اعم می زنیم و اصلاً حتی رنگ را کنار می زنیم و هم رنگ شامل آن می شود و هم سایر اتصافات شامل می شود و هم در اینجا زمان شامل می شود. روز یکشنبه زمان است، آبی است؟ نه. غیر آبی چیست؟ زمان است. خب زمان خودش اتصاف یک امری است و دلیل نمی شود که در تناقض حتماً مقوله خود همان شیء را در مقابل قرار بدهید! وقتی که می خواهید او را نفی کنید، نفی به طور کلی انجام می دهید. لذا اصلاً به طور کلی این اتصاف تحقق پیدا نمی کند.

این مسئله را متکلمین در قبال فلاسفه مطرح کرده اند و اشکال مهمی است! اگر قرار باشد وجود خیر محض باشد پس اصلاً دیگر اتصاف وجود به خیر و شر معنا ندارد و اصلاً دیگر نه وجود است و نه خیر! اصلاً هر چه آن خسرو کند شیرین بود دیگر معنا ندارد! چون اگر شیرین بود در مقابل تلخی است، می گوئیم: نه، بعضی از آن هم تلخ است. اگر شما همه چیز را شیرین [بینید هم دیگر شیرینی معنا ندارد]! یک آمپولی این وسط به شخصی زده شده است و او همه چیز را شیرین ببیند آن وقت دیگر شیرینی در آن موقع معنا ندارد و آن موقع دیگر همه چیز شیرین است! وقتی انسان شیرینی را می فهمد که ترشی و بی مزه گی و تلخی را چشیده باشد! اما فرض کنید که شیئی اصلاً مقابلی نداشت چطور ممکن است که شخص بتواند این را در قبال سایر چیزهای دیگر ادراک کند؟! ماهی در دریا را تصور کنید، ماهی در دریا اصلاً خشکی را نمی فهمد و اصلاً نمی فهمد که آب برای او مفید است؟! چرا؟ چون از وقتی که از تخمش خارج شده است همیشه در درون آب بوده است. حالا شما بگویید که بر فرض بعضی ماهی ها بیرون آب بیایند یا در کنار خشکی بیفتند و احساس کنند، نه خیر! آن ماهی هایی که از اول ته دریا بودند و از اوّلی که به دنیا آمده اند در دریا بودند چطور آب را می فهمند؟! اصلاً نمی فهمند که آب چیست! اصلاً نمی فهمند که آب مایه حیات است! اصلاً ادراک نمی کنند چون مضاد آن را ندیده اند!

تلمیذ: آب را احساس می کند.

استاد: اشکال وارد شده درست است. این [ماهی] احساس می کند که این آب موجب حیات است، از کجا احساس می کند؟! چون دهان خود را باز می کند ابتلاع ماء می کند و بعد دهان خو را می بندد و می بیند دوباره احتیاج به ابتلاع دارد! اگر دهانش همیشه باز باشد و دائماً این ماء چه بخواند و چه نخواهد در دهانش

برود، [احساس نمی‌کند که آب موجب حیات است]! مثل اینکه یک نفر را در بیمارستان ببرند و ابره به عروقش وصل کنند و این مواد غذایی دائماً از این ابره وارد بدن بشود و اصلاً احساس جوع و ناراحتی نکنند، اصلاً می‌فهمد که احتیاجی به غذا دارد؟! اصلاً نمی‌فهمد. فرض کنید که از اول این طور بوده است. جوع باید علت داشته باشد و درمقابل شرایطی قرار بگیرد تا بر انسان جوع حاصل بشود و اگر انسان از اول در یک حالت ثابت باشد و حالت مخالف نداشته باشد، حالت اول را نمی‌فهمد! اگر این ماهی دهان خود را همیشه باز نگه دارد و این آب برود و بیاید، نمی‌فهمد! اما چون دهان خود را می‌بندد می‌بیند یک مدت گذشته است و دارد از بین می‌رود، دوباره دهان خود را باز می‌کند یعنی در همان دریا خلاف آب را احساس می‌کند! بحث اینجاست. اگر احساس نمی‌کرد [فرقی نداشت]. حالا اگر کل عالم وجود به این نحو باشد یعنی کل عالم وجود مستند به او باشد و این خیر باشد بنابراین دیگر معنا ندارد که خیر و شر را [مطرح کنید]! یعنی از نقطه نظر انتساب به پروردگار می‌توانیم بگوییم: **كُلُّ مَا فِي عَالَمِ الْكَوْنِ يَنْتَسِبُ إِلَيْهِ**. دیگر نمی‌توانیم بگوییم: **كُلُّ مَا فِي عَالَمِ الْكَوْنِ خَيْرٌ**.

تلمیذ: تصویراً می‌گوییم.

استاد: از کجا می‌گویید؟! خلاف این تصور می‌شود. خیر را به چه معنا می‌گیرید؟! خیر یک وصف وجدانی است، همین طوری که نمی‌توانیم شعار بدهیم.

تلمیذ: هرچه که معنا می‌کنیم و هرچه که احساس می‌کنیم، می‌توانیم عدم آن را تصور کنیم یا نه؟! استاد: بله، خلافش را می‌توانیم.

تلمیذ: پس خیر معلوم است.

استاد: می‌توانند، اشکال ندارد. بنابراین باید شر را هم به او نسبت بدهیم! حالا یک مثال بزنیم؛ شما می‌گویید: هرچه که در عالم وجود پیدا می‌شود خیر است. چرا؟ چون عدم شر است. حالا من عکس می‌کنم؛ هر چیزی که در عالم وجود پیدا می‌شود شر است. چه کسی گفته است خیر است؟! خلقت انسان شر است! خلقت نبات شر است! اماته شر است! احیاء شر است! اصلاً از خدا فقط شر سر می‌زند! چرا؟ چون مقابلی ندارد. شما می‌خواهید همه چیز را به او نسبت بدهید درحالی که حوادث دارای اوصاف مختلف است. مثلاً طرف کتک می‌خورد همین طوری بگوییم که خوب شد! بگذار یک چک دیگر هم بزنم، خیر محض است! می‌گوید: یک لگد هم بزن، خیر محض است و خیلی عالی است! بعد هم مسئله‌های دیگر! خب اینکه دیگر نشد. وقتی که بحث از خیر و شر می‌شود، بحث از ناحیه فاعلیت بیرون می‌آید و در جهات اعتباری می‌رود و جهات اعتباری هم که دیگر مربوط به انسان است.

تلمیذ: مربوط به علم و جهل شخص نیست، نسبت به شری که اختیار می‌کند مثلاً اگر عالم باشد، حالتی برای او پیش آمده است و این خیر اوست. اینکه اصلاً شر تصور نمی‌کند بالأخره می‌فهمد یک وجود دیگری پیدا کرده است.

استاد: دیگر بحث در غایات می رود که آیا این عملی که در اینجا انجام گرفته است از نقطه نظر سیر غایی خودش، این عمل صحیح است یا نه؟ بعد باید صحبت کنیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد